

اصول سیاست اجتماعی

دکتر وهاب کریمی *

چکیده

نوشتار حاضر با تأکید بر اینکه در هر جامعه‌ای، پی‌ریزی شالوده‌ها و برنامه‌های رفاه اجتماعی، آموزش و پرورش، خدمات عمومی و بهداشت و امثال آن؛ بر اساس و در چارچوب اصول سیاست اجتماعی صورت می‌پذیرد؛ ابتدا به تعریف «اصول سیاست اجتماعی و ملاحظات مفهومی آن» می‌پردازد و آنگاه، نقش نظریه و گفت‌مان را در شکل‌گیری سیاست اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد. دستیابی به سیاست اجتماعی بدون برخورداری از یک نظریه و گفت‌مان مشخص دشوار است چرا که تنها از طریق نظریه و گفت‌مان مشخص می‌توان سیاست‌هایی را استنتاج و تولید کرد که برآمده از باورها و رویکردهای فکری کسانی است که در یک فرآیند فکری آنها را تولید کرده‌اند. نویسنده سپس به بررسی نقش دولت و قدرت در صورت‌بندی سیاست اجتماعی و رویکردهای مختلف به سیاست اجتماعی پرداخته و در نهایت تأکید می‌کند که چون هر رویکرد نظری، از مقتضیات، شرایط اجتماعی و نظام ارزشی افراد برمی‌آید؛ بر این اساس، همواره نوعی تنوع دیدگاه در حوزه سیاست اجتماعی در جوامع مختلف وجود داشته است.

واژگان کلیدی: سیاست اجتماعی، دولت، نظریه و گفت‌مان، رفاه اجتماعی، توزیع.

مقدمه:

اصول سیاست اجتماعی، همانا ایده‌های راهنما یا علائمی است که بر اساس آن، شالوده‌های رفاه اجتماعی، آموزش، خدمات بهداشتی و امثال آن صورت‌بندی می‌شوند. در یک سیاست اجتماعی، ممکن است اولویت به اصل برابری و آزادی تعلق گیرد و در سیاستی دیگر، به اصل عدالت اجتماعی. اصطلاح ترکیبی «سیاست اجتماعی» منحصرأ با تعریف خاص خود ناظر بر «سیاست حکومت‌ها» بوده و با این هدف تنظیم می‌شود که در پرتو این سیاست‌ها، تأمین خدمات یا درآمد، تأثیر مستقیمی بر رفاه شهروندان بگذارد.

قلمرو سیاست اجتماعی، معطوف به وسایل و هدف‌هایی است که نهادهای مختلف اجتماعی در حوزه‌های وسیع با استفاده از برخی معیارها و از طریق مداخله حداکثری یا حداقلی حکومت در جامعه به منظور یک نظم مفروض اجتماعی، اقدام به بهبود یا اصلاح می‌نماید.

اهداف سیاست اجتماعی به صورتی مشخص، ناظر بر تضمین نیازهای اساسی جامعه و تأمین رضایت خاطر فردی است؛ بطوری که نیازها رفته‌رفته از سطح اولیه به سطوح عالی تغییر یابند. این هدفها در اصل بر یک سیاست راهبردی، دایر بر تعمیم خدمات و یکپارچگی جامعه متمرکز بوده و تهیه و اجرای هر نوع سیاست اجتماعی، بدون شناخت شرایط و نیازهای جامعه ممکن نیست. افزون بر این، سیاست اجتماعی به مثابه یک برنامه است که در یک چرخه برنامه‌ریزی دقیق و منظم انجام می‌شود.

اصول سیاست اجتماعی، به دلیل تأثیر و استفاده گسترده‌ای که از آنها می‌شود در برگیرنده مفاهیمی عام و عمومی‌اند. در عین حال، یک اصل سیاست اجتماعی ممکن است به صورتی چند پهلو، دارای معانی چندگانه اما مرتبط با هم باشد:

اولاً، یک اصل سیاست اجتماعی ممکن است دارای مفهومی اخلاقی یا هنجاری - ارزشی باشد. به عنوان مثال اگر فردی موضعی اخلاقی بگیرد، این

اصول بخاطر آن باورهای معین و بر اساس رعایت استانداردهای اخلاقی شکل می‌گیرد. در سیاست اجتماعی، یک استاندارد اخلاقی ممکن است با این اصل بازنمایی گردد که هیچ نیازمندی نباید بدون دلیل خاص و فقط با فقر و به خاطر عدم دسترسی به خدمات بهداشتی، در جایی رها شود. می‌توان دریافت که در برخی اصول سیاست اجتماعی، جنبه اخلاقی یک اصل این چشم‌انداز نظری را در برمی‌گیرد که اشیاء یا پدیده‌ها چگونه باید باشند یا نباشند.

سیاست اجتماعی، منعکس‌کنندهٔ هنجارها و ارزش‌های جامعه است، بسیاری از سیاست‌های اجتماعی دارای یک عنصر هنجاری^۱ بوده و به منظور تحت تأثیر قرار دادن جامعه و یا رفتار افراد در راستای اعتقادات و ارزشهای عمیق آن جامعه نوشته می‌شوند. بنابراین، نزد جناح‌های چپ و راست جامعه، اصول هنجاری خاصی وجود دارد. مثلاً جناح چپ صرف‌نظر از سایر موارد به ایدهٔ برابرسازی نتایج برای مردم پایبند است. یا رویکرد جناح محافظه‌کار این ایده است که سیاست‌های اجتماعی باید «ارزش‌های سنتی خانواده» را حفظ و رعایت کند. (کریمی، ۹۹: ۱۳۸۳).

ثانیاً، «اصول» سیاست اجتماعی می‌توانند به عنوان قوانین و مقررات دیده شوند. اصول سیاست اجتماعی همچون اصول بیولوژیک انسانی یا قوانین طبیعت نبوده و نمی‌توان به شیوه‌ای که یک دانشمند یا پزشک در عمل تخصصی خود یا درمان بیماری انجام می‌دهد و پیامدهای اتفاقی را پیش‌بینی می‌کند، به شکل علمی پیش‌بینی کرد که سیاست‌های اجتماعی، چه تأثیراتی خواهند داشت.

ثالثاً اصول سیاست اجتماعی ناظر بر ایده‌ها و نظریه‌هایی هستند که شالوده سیاست اجتماعی را تشکیل می‌دهند. طبق این تعریف، اصول با اخلاقیات، هنجارها یا قضاوت‌های ارزشی یاد شده در مورد نخست سنخیت زیادی دارند. (همان: ۱۰۰)

^۱ - Normative

با این حال، بین یک اصل به عنوان گزاره اخلاقی و یک اصل به مثابه یک ایده یا نظریه تمایز قابل اعتبار و مفیدی وجود دارد. (Blakemore Ken:2003:17)

دستیابی به سیاست اجتماعی بدون برخورداری از یک نظریه یا تئوری دشوار است زیرا، از طریق نظریه می‌توان سیاست‌هایی را استنتاج کرد که بر آمده از باورها و رویکردهای فکری کسانی است که در یک فرآیند فکری آنها را تولید کرده‌اند. این نظریه‌ها و افکار با انباشته شدن و بعضاً با گذر از آزمون تجربی، و تطبیق با سایر نظریه‌های مشابه، نظامات فکری و اعتقادی را می‌سازند. بخشی از کتب و متون درسی به چنین نظام‌های اعتقادی، ایدئولوژی گفته‌اند و چنانچه این نظریه‌ها درباره رفاه اجتماعی و بهزیستی جامعه باشند، ایدئولوژی‌های رفاهی نامیده می‌شوند. (Cliff Alcock:2000: 88)

نقش نظریه در سیاست اجتماعی

کلایف الکوک^۱ در بحث سیاست اجتماعی و دیدگاه‌های مطروح درباره آن، از زاویه‌ای به مسائل نظری می‌پردازد که در بررسی و تحلیل دیدگاه‌ها و آرای متفکران بسیار جالب توجه است. وی در بحث چیستی نظریه با اشاره به تمثیلی اظهار می‌کند که: "نظریه‌های اجتماعی همانند نقشه‌های راه‌اند، زیرا همان طور که ما محیط فضایی خود را در یک شرایط مناسب و با پرس و جو حل و فصل می‌کنیم؛ مطالعه جامعه و بررسی و تحلیل پدیده‌ها، و خصوصیات آنها نیازمند نقشه‌هایی است که بتوان بر مبنای آنها فرآیندهای اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. نقشه‌ها و نظریه‌های اجتماعی از این نظر به یکدیگر شباهت دارند که درک و عبور از آنها، مستلزم داشتن نقشه و نمودارهای خاصی است که نشان دهند راه‌های پریچ و خم و علائم و نشانه‌های جاده‌ها چگونه هستند و آغاز و پایان آنها کجاست و خصوصیات

^۱ - Cliff Alcock

آنها، اعم از فراز و نشیب جاده‌ها، فرعی و اصلی بودن چیست و چگونه و در چه محل‌هایی قرار گرفته‌اند؟ به این ترتیب، نقشه‌ها و نمودارهای جامعه نیز لازم‌اند زیرا بوسیله همین ابزارها می‌توان شبکه‌ای از نهادهای اجتماعی و فرآیندهای اجتماعی را درک و تحلیل کرد. به عبارت دیگر، نقشه‌ها نشان می‌دهند که چگونه عوامل به یکدیگر مرتبط هستند، چرا و بر مبنای چه منطق و اصولی ساخته شده‌اند و از همه مهم‌تر اینک با استفاده از همین ابزارها می‌توان فرآیندهای اجتماعی را تشریح کرد. تشریح این مسائل، به مثابه نخستین گام در نظریه‌سازی تلقی می‌شود. مفهوم کاربردی نظریه این است که چگونه و چرا نهادهای اجتماعی، فرآیندهای اجتماعی و کنش‌های متقابل اجتماعی، شکل گرفته و عمل می‌کنند. تشریح مسائل ناظر بر تولید و طبقه‌بندی اطلاعات مربوط به موضوع است و توصیف موضوع روابط درونی مواد تشکیل دهنده موضوع را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، در مبحث جنسیت و سیاست اجتماعی، طبقه‌بندی مطالب بر حسب جنس و اختلاف بین دو جنس در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و شرایط زندگی مادی و جنشش مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد. (کریمی، ۱۰۴-۱۰۱: ۱۳۸۳)

پس از تشریح و توصیف مطالب در بحث نظریه، با گامی فراتر طبقه‌بندی‌های به عمل آمده و روابط درونی پدیده مورد تحلیل قرار می‌گیرند. لذا، در این سطح، این هدف دنبال می‌شود که در فرآیند تاریخی، روابط بین پدیده اجتماعی مورد نظر چگونه شکل گرفته است؟ برای مثال، در بحث جنسیت و سیاست اجتماعی، فمینیست‌ها (زن‌گرایان) در مرحله اول، اختلاف در الگوهای فقر بین مردان و زنان را توصیف می‌کنند، سپس به توضیح این مسئله می‌پردازد که اختلافات نهفته در روابط مردان و زنان در جامعه در کجا و چگونه است. به این ترتیب ممکن است در این بررسی، به این نتیجه برسند که آسیب‌پذیری زنان نسبت به فقر، سبب وابستگی آنها

به مردان شده باشد. این وابستگی چنین توصیه می‌شود که زنان نسبت به مردان در حالت فرودست واقع شده‌اند و امنیت اجتماعی آنان نسبت به مردان کمتر است. پس، نتیجه بررسی این است که اگر مردان به منظور کسب درآمد در همکاری و مشارکت با زنان خویش دچار ناکامی گردند و یا پس از جدایی، خانواده‌های مستقل تشکیل دهند در این صورت زنان در خطر فقر قرار می‌گیرند.

در خصوص سیاست اجتماعی می‌توان به بازنمایی ارتباطات بین رفاه، سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های مطرح شده پرداخت. اما در بازنمایی این روابط باید توجه داشت که سیاست اجتماعی نمی‌تواند اقدام بی‌طرفانه‌ای باشد، بلکه به صورت مختلف با ارزش‌ها و ایده‌ها در آمیخته شده است. به عبارت دیگر هر نوع سیاست اجتماعی حسب ایده‌های ناظر بر این سوال ساخته می‌شود که چگونه جامعه باید سازماندهی شود؟ بیشتر نظریه‌هایی که تاکنون درباره سیاست اجتماعی مطرح شده‌اند بر دیدگاه‌های تئوریک شناخته شده متمرکز و بنابراین تلاش شده تا این دیدگاه‌ها طبقه‌بندی گردند. (Cliff Alcock:90)

یکی از اولین طبقه‌بندی‌های که از حیث نظری درباره سیاست‌های اجتماعی به عمل آمده مربوط به سال‌های دهه ۱۹۷۰ بود. اگر چه در این طبقه‌بندی روابط بین رفاه، سیاست‌ها و ایدئولوژیها بیان می‌شد ولی اساساً این طبقه‌بندی در یک خلاء تئوریکی صورت گرفته بود. تا اینکه در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ برخی نویسندگان (Mark Walsh: 14) اصلاحاتی را در آن طبقه‌بندی‌های نظری اعمال کردند. نتیجه این عمل سبب شد تا رابطه نویسندگان بین نظام‌های مختلف طبقه‌بندی و نیز رابطه بین چشم‌اندازهای مختلف نظری بر حسب جهت‌گیری‌های سیاسی بهتر درک شوند. این طبقه‌بندی که در شکل ساده شده‌ای بر حسب دو جناح چپ و راست صورت گرفته، بی‌تردید دارای اشکالات عدیده‌ای است چرا که سرعت تحولات و تغییرات اجتماعی به حدی است که گام به گام فرضیه‌های مطرح‌شده تغییر

می‌کنند و جای خود را به فرضیه‌های جدیدی می‌سپارند یا حداقل فرضیه‌هایی را که تاکنون درباره سیاست اجتماعی و دولت رفاه مطرح بوده‌اند، به تدریج به تحلیل می‌برند. نکته دیگر آن که با توجه به جایگاه و موقعیت کنونی ایران، بر حسب مقتضیات داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی، بازاندیشی سیاست‌های اجتماعی با نگاهی به نظریه‌ها و چشم‌اندازهای فکری خالی از فایده نخواهد بود، با این فرض که اگر سیاست اجتماعی را با همان رویکرد سنتی که به حوزه‌های مطالعاتی خود داشته است - یعنی تمرکز بر نیازها و خواسته‌ها، نابرابری و خدمات اجتماعی و مضافاً بیکاری و اشتغال، آموزش و بهداشت عمومی - دنبال کنیم، با این تفاوت که هنگام طرح آن دیدگاه‌ها درباره سیاست اجتماعی، عرصه عمومی برای فعالیت گروه‌ها و افراد غیر رسمی و سازمانهای غیر دولتی در تأمین رفاه چندان پررنگ نبوده است، در حالی که طی سالها اخیر حضور و دامنه فعالیت‌های اجتماعی این عوامل در سراسر دنیا برجسته و پررنگ شده است و این چیزی است که در همه کشورهای جهان اعم از پیشرفته یا در حال پیشرفت قابل مشاهده است.

دولت، قدرت و سیاست اجتماعی

بیشتر دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای نظری به توزیع قدرت و اعمال آن در جامعه علاقه نشان داده‌اند. اگر چه نباید از خاطر دور داشت که قدرت به مثابه توانایی صرف در جوامع معاصر غرب به شکل گسترده‌ای بکار گرفته می‌شود و طیف وسیعی از نظریه‌ها و دیدگاه‌ها درباره آن شکل گرفته است. امروزه، آنچه در رویکرد به سیاست اجتماعی از مفهوم قدرت مستفاد می‌شود، ناظر بر رضایت مردمی است که بر آنها حکومت می‌شود. به عبارت دیگر قدرت از طریق حکومت شوندگان حکومت می‌کند. (هینوس باری، ۱۴: ۱۳۸۰) اما در دیدگاه جناح‌های مختلف فکری باور فوق چندان معتبر نیست بلکه

برداشت‌های دیگری مطرح می‌شوند. به عنوان مثال مارکسیسم بر این باور است که «نه تنها دولت در خدمت منافع طبقه حاکم است، بلکه ساختارهای جامعه مدنی نیز معمولاً در سلطه این طبقه قرار دارند» (همان، ۹۶) در مقابل مارکسیسم و حس بدبینانه طرفدارانش نسبت به قدرت و دولت. دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی بیان شده‌اند. از جمله اینکه قدرت اشاره به توانایی، دارایی‌ها و ویژگی‌هایی دارد که جز در این واقعیت که ممکن است در تعقیب اهداف انسان مفید واقع شوند، هیچ نقطه اشتراکی با هم ندارند. (همان، ۱۵۷) در نتیجه قدرت به منزله منبع نیست بلکه ما به الاشتراک انواع منافع مختلف است که به قول گیدنز، منابع هم واسطه‌ای هستند که از طریق آنها قدرت اعمال می‌شود. اما فراسوی همه تعاریف متقدم و متأخر از مفهوم قدرت مفاهیم دیگری که جنبه ساختارشکنی از قدرت دارند. مطرح است. در این دیدگاه قدرت به مثابه بازی چوپان -- گله یا قدرت شبانی تعبیر شده است. طبقه این نظرگاه «قدرت شبانی بیشتر دل نگران رفاه زیردستانش است تا آزادی آنها». (همان، ۱۳۵) از این رو بر مبنای فرض قدرت شبانی، «مسئله دولت رفاه یکی از جلوه‌های مکرر و بسیار متنوع دشوار بین قدرت سیاسی که بر اتباع حقوقی و قدرت شبانی که بر افراد زنده اعمال می‌شود» دانسته شده است.

به هر روی. شمار زیادی از مدل‌های مختلف توزیع قدرت در جامعه وجود دارند و اکثر این مدل‌ها نیز اشاره به نقش دولت در ارتباط با توزیع قدرت دارند. در عین حال تفسیر قدرت، نقش و مسئولیت‌های آن در قبال جامعه - صرف‌نظر از اینکه چگونه کسب می‌گردد، چگونه حفظ می‌شود، چگونه این قدرت در جامعه باز تولید و اعمال می‌شود و یا اینکه چه کسی صاحب قدرت است و چرا؟ مدل‌های مختلف توزیع قدرت را بوجود می‌آورد که در جامعه مطرح می‌باشد. به این ترتیب می‌توان در ارتباط با اصول سیاست اجتماعی در هر کشور موضعی را با توجه به قدرت مورد ملاحظه قرار داد. کلایف الکوک در مقدمه‌ای بر سیاست اجتماعی این مواضع را بر حسب دولت بی‌طرف، دولت سرمایه‌داری، دولت پدرسالار و دولت چند پاره به بحث

می‌گذارد. وی ادغان می‌کند که قدرت در دو سطح منطقی کلان و خرد مورد تحقیق قرار گیرد:

۱- نظریه کلان: که عینی است و ساختارهای اجتماعی ملاک و مناط قرار می‌گیرند.

۲- نظریه خرد: که ذهنی است و عوامل انسانی مورد توجه می‌باشد.

در نظریه کلان به دولت و نظام سرمایه‌داری که عینیت‌های جامعه بوده و نیز دارای منافع گروهی هستند، توجه می‌شود، در حالی که در نظریه خرد سطح جزئی و محلی روابط بین فردی یعنی بعدذهنی ملاک توجه است. برای شناخت بیشتر این مدل‌ها به جدول زیر توجه نمایید:

۳- رویکرد به سیاست اجتماعی

موضوع	تکثرگرایی لیبرال	مارکسیسم	فمینیسم	پست مدرنیسم
ماهیت دولت	داور بی طرف،	ابزار	ابزار	چندپاره،
توزیع قدرت در جامعه	واسطه منافع	سرمایه‌داری متمرکز و	پدرسالاری متمرکز- مردانه	گسسته، دارای یک اثر وسیع‌تر قدرت
مدل روابط قدرت	گروه‌های متفرق و ذینفع	سرمایه‌دار دو طرفه	دو طرفه	متفرق- شبکه
آثار قدرت	تکثرگرا	(سرمایه‌دازان در مقابل	(مردان در برابر زنان) یا	تکثرگرایی رادیکیال
منابع قدرت از...	(گروه‌های ذینفع)	کارگران)	نظام‌های دوگانه	(جنبش‌های جدید اجتماعی و اتحادیه‌ها)
سطوح کلان خرد	نفوذ بالا به پایین کلان	اعمال زور - سلطه بالا به پایین کلان	(سرمایه‌داری - پدرسالاری) اعمال زور - سلطه بالا به پایین کلان و خرد	

در توضیح اصطلاحات بکار رفته در جدول مزبور لازم است به اختصار بیان شود که اولاً: دولت به شکلی بی طرف توسط لیبرالیسم کلاسیک، فمینیسم لیبرال و روابط نژادی مطرح شده است. نگرش به دولت به عنوان داور بی طرف برآمده از کثرت‌گرایی لیبرال است که در آن به قدرت با نظر مثبت نگریسته می‌شود. این قدرت نه به عنوان عامل استبداد، بلکه در فرآیند سیاسی به منظور نفوذ بین گروه‌های ذی نفع درگیر رقابت است. ثانیاً: دولت سرمایه‌دار، اصطلاحی است که مارکسیست‌ها باب کرده‌اند. از نظر اینان دولت ابزاری است در دست نظام سرمایه‌داری. در این نظام، منافع بین سرمایه‌داران و کارگران تقسیم می‌شود. سیاست اجتماعی به عنوان مکانیزم کنترل اجتماعی، نظم امور را فراهم می‌سازد. در سال‌های اخیر، این آگاهی مطرح شده که شاخص‌های رفاه از یک سو محصول تلاش‌های طبقه کارگر علیه استثمار بوده است، و دولت سرمایه‌داری به منظور کسب مشروعیت برای نظام سرمایه‌داری به اصلاح اجتماعی اقدام ورزیده است. بنابراین کارگران در چنین نظامی به مثابه اعضای جامعه تلقی می‌شوند، نه تحت اجبار. ثالثاً: دولت پدر سالار از نظر فمینیست‌های رادیکال و سوسیالیست به مثابه یک دژ نفوذناپذیر مردانه تلقی می‌شود. این دولت همواره به گسترش و ترویج منافع مردان همت می‌گمارد. فمینیست‌های مذکور «ترجیح می‌دهند مردم‌سالاری را در بسافتی ماتریالیستی جای دهند. آنان معتقدند شیوه تولید سرمایه‌داری از طریق تقسیم جنسیتی مردم‌سالارانه کار شکل گرفته است. مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری و تقسیم جنسیتی کار در روابطی متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. از نظر این گروه از فمینیست‌ها دولت پدر سالار نظامی است متشکل از مناسبات اجتماعی که در آن طبقه مردان بر طبقه زنان حاکم است» (هام مگی: ۱۳۸۲). دولت از نظر فمینیست‌های رادیکال علایق ترکیبی و مختلف مردان را به عنوان سرمایه‌داران و مردان را به عنوان جنس برتر بازنمایی می‌کند. رابعاً: پست مدرنیسم دولت را به مثابه موجودی چندپاره تلقی می‌کند. این تلقی از قدرت از موضع کثرت‌گرایانه آنها ناشی می‌شود که در آن قدرت پدیده‌ای

چندگانه و متفرق دیده می‌شود. در این تکثر هیچ قدرتی توان آنرا ندارد که دیگری را منع نماید. پست مدرنیست‌ها بر این باورند که دولت، معلول قدرت یا محصول روابط قدرت است و در سطح خرد به عنوان یک کل غلبه می‌یابد. این دولت یک مجموعه منسجم و منطقی نیست. یک دولت پدر سالار و سرمایه‌دار هم نیست بل یک کل متناقض و ناهماهنگ است. بنابراین، چنین دولتی با وجود چند پارگی بسیار پویا و کثرت‌زاست و هیچ گروهی قدرت کنترل آنرا ندارد.

نتیجه‌گیری:

ضرورت بحث اصول نظری سیاست اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که چشم‌اندازهای نظری مختلف از زوایای متفاوتی سیاست اجتماعی را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. علت این تنوع در دیدگاه‌ها، به سبب وجود ماهیت قدرت و دولت، عدالت اجتماعی، آزادی و حقوق انسانی و اجتماعی است. از این منظر، هر نظریه یا چشم‌اندازی منطق خاص خود را دارد و از مقتضیات و شرایط اجتماعی و نظام‌های ارزشی افراد برمی‌آید و پدیده‌های مزبور را مورد توجه و امعان نظر قرار می‌دهد.

منابع

- کریمی، وهاب (۱۳۸۳) مبانی نظری سیاست اجتماعی در ایران، طرح پژوهشی انجام شده در وزارت کشور
- هیندس، باری (۱۳۸۰) گفتارهای قدرت از هابرماس تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: انتشارات تیرازه، چاپ اول
- مگی، هام (۱۳۸۲) فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر، نوشین احمدی خراسانی و فرخ قره‌داغی، تهران: نشر توسعه
- Cliff, Alcock (2000) *Introducing Social Policy*, First Published
- Blakemore, Ken (2003) *Social Policy (Second edition)* open university Press Buckingham, Philadelphia
- Khinduka, Shanti K. (2000) *The Handbook of Social Policy (book review)*, *Journal of Sociology and Social Welfare*
- Korpi, Walter (1983) *The Democratic Class Struggle*, London: Routledge and K. Paul
- Martin, Greg (2001) *Social Movements, Welfare and Social Policy: A Critical Analysis*, *Critical Social Policy*
- Mishra, Ramesh (1973) *Welfare and Industrial Man: A study of welfare in Western Industrial Societies in Relation to the Hypothesis of Convergence*, *Sociological Review*
- Nordluns, A. (2000) *Social Policy in Harsh times: Social Security Development in Denmark, Finland, Norway and Sweden During the 1980 and 1990*, *International Journal of Social welfare*, Vol.9
- Reid, P. Nelson (2004) "Social Welfare History" <http://home.insight.rr.Com>
- Walsh mark, Stephens Paul and Moore Stephen, *Social Policy and Welfare*